



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

۸۴

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سردبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود ۲۱ ژانویه ۲۰۰۹ - ۲ بهمن ۱۳۸۷



چرا جنگ، چرا اکنون، چرا غزه؟

صفحه ۳

علی جوادی



یادداشت سردبیر،

سیاوش دانشور



قتل عام غزه

انسان گرایی یا اپورتونیسیم سیاسی

صفحه ۵

آذر ماجدی

اوباما و آینده امیدهای خاکستری

دیروز سه شنبه باراک اوباما در مراسمی در واشنگتن که بنا به گزارشات حدود یک میلیون نفر در آن شرکت داشتند رسماً پست رئیس جمهوری آمریکا را تحویل گرفت. میزان استقبال از اوباما بیسابقه است. آنچه که حضور این نیروی وسیع و فریادها و شور جمعی را معنی میکند امید است. مردمی خسته و له شده زیر آوار راست افراطی و منجر از بوش بعنوان سمبل آن و خواهان تغییر با روایت خویش. رای دهندگانی که در فقدان یک آلترناتیو واقعی تغییر را در اوباما جستجو کردند و اوبامائی که بر موج این نارضایتی به جلو صحنه پرتاب شد و سمبلی در بالا و پائین برای تغییر شده است.



کمپین غیر قانونی کردن چند همسری

گفتگو با هما ارجمند

صفحه ۸



بنام ناموس

گفتگو با پروین کابلی

صفحه ۱۰

کنفرانس بین المللی بمناسبت ۸ مارس ۲۰۰۹

چرا سکولاریسم اساسی است؟



تروریسم اسلامی

صفحه ۲

منصور حکمت

اما همه میدانند که اگر اوباما میتواند چهره آمریکا را در جهان بهبود دهد و به موقعیت لطمه خورده آن جانی تازه دهد، به همان درجه قادر به ایجاد تغییر به نفع توده کارکن و رای دهندگان نیست. نه فقط آمریکای امروز بلکه هر کشور جهان سرمایه داری تا این درجه به امکانات و ثروت اجتماعی غضب شده دسترسی دارد که فوراً نیازها و خواسته های پایه ای جامعه را برآورده کند. مسئله اینست که این خواسته های پایه ای با سیاست عمومی و منافع مشترک کل طبقه سرمایه دار در تناقض قرار دارد. اینجاست که بناگزی تفاوت اوباما و بوش رنگ میبازد.

جشن پیروزی حماس بر ویرانه های غزه

اسلام و همجنسگرایی

صفحه ۱۲

کامیار آزادمهر



بیراهه گارد آزادی

در حاشیه بحث اسد گلچینی

صفحه ۱۳

علی ظاهری

اعدام قربانی

صفحه ۱۵

مسعود تالاجوران

صفحه ۲

ناظران و تحلیلگران سیاسی همزمان هشدارهایشان را رله میکنند. هشدارهایی که این درجه شوق و شور را چه بسا "خطرناک" ارزیابی میکنند. اینکه اوباما باید مواظب باشد، اینکه امید

اوباما و آینده

امیدهای خاکستری...

خوبست اما وعده‌ها و انتظارات را باید قالب زد و عبارتی دیگر تدریجا پس گرفت. در دنیای رای و مشروعیت پارلمانی بوش منفور سرچایش است، دست کسی به جایی بند نیست، نهایتاً در یک موعد دیگر همان بازی دست را میبازد. اما محبوب بودن نیز در این سیستم کمابیش همینگونه است. محبوب بودن اگر پشتوانه مادی محکمی نداشته باشد به همان اندازه خطرناک است و چه بسا سرعت سقوط آن بیشتر است. تردیدی نیست اوباما به بوش تقلیل نمی‌یابد. او فعلاً برای جامعه خسته و خشن آمریکا جذاب و انرژی‌بخش است. خوب حرف میزند. بهتر از هر ناسیونالیست دو آتشه‌ای قادر است حول "ملت واحد آمریکا" بسیج کند و عبارتی "رئیس جمهور همه" باشد. او میتواند موقعیت بی‌آبرو و وخیم آمریکا نزد افکار عمومی جهان را بازسازی کند و دوره‌ای بلندگوی رسائی برای دموکراسی شود. رنگ پوستش به تنهایی آنهم در مقام رئیس جمهور آمریکا در میان بسیاری سمپاتی ایجاد میکند. اما اینها چک سفید نیست و نهایتاً منفعت سیاسی و طبقاتی سرمایه حرف آخر را خواهد زد.

اوباما وقتی از افتخار آمریکا در مبارزه علیه فاشیسم و کمونیسم حرف میزند پیام روشنی به طبقه کارگر میدهد. فاشیستهای امروز در غزه قتل عام راه می‌اندازند و "ضد فاشیستهای دموکرات" البته سکوت میکنند! حمله به کمونیسم اما، و بویژه در فقدان بلوک حریفی بنام "کمونیسم"، مخاطب دیگری دارد. نوعی بیان بهداشتی کنترل شور و شوق و تحرک رادیکال در پائین است. سرمایه هر زمان ناچار است به زبان واقعی خویش حرف بزند. اینکه سخنگوی آن در هر مقطع کیست امری ثانوی است.

سخنرانی اوباما و ترسیم وضعیت وخیم اقتصادی و تاکید بر کار و فداکاری جمعی برای بهبود اوضاع اولین ترمزها به پایان دوران خوش کمپین انتخاباتی است. روالی که بتدریج سرعت بیشتری خواهد گرفت و در قامت "واقع بینی" به جامعه تزریق خواهد شد. امیدهای شکل گرفته امروز که در لایه‌ای از ابهام و نابوری بروز می‌یابند بتدریج و چه بسا بسرعت رنگ میبازند و به ناامیدی و موج برگشت تبدیل خواهند شد. تا به طبقه کارگر و مردم محروم آمریکا مربوط است، آنهم در متن بحران وخیم اقتصادی و منطق و روش سرمایه برای مقابله با آن، هرگونه توهمی به اوباما و وعده تغییر واقعی به نفع توده کارکن کشنده است. هر تغییری را باید تحمیل کرد و این راهی بجز حرکت در مقیاس گسترده در پائین ندادن. تمام مسئله اینست که عزم تغییر در پائین موجودیت مستقل پیدا کند و با اعمال فشار تغییر به نفع توده کارکن را عملی کند.

راه دوری نباید رفت. امیدهای خاکستری امروز بسرعت حاشیه‌ای میشوند و واقعیات اجتماعی و طبقاتی نظام موجود مستقل از اوباما خود را دیکته خواهند کرد. دوره آتی دوره پلاریزه شدن صف وسیعی است که امید به تغییر را به اوباما گره زده است. *

ستون اول

تروریسم اسلامی*

منصور حکمت



طرف سازمانهای عرب و فلسطینی و چه از طرف دولت اسرائیل، جریان یافته است، همواره از نظر کمونیسم و طبقه کارگر ورشکسته و محکوم بوده و هست. کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مصائب هولناکی که در قرن اخیر بر مردم یهود رفته است با سرکوبگری‌ها و جنایات دولت و راست افراطی در اسرائیل علیه فلسطینیان، وجود نداشته و ندارد. کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مشقاتی که مردم محروم فلسطین کشیده اند با تروریسم سازمانهای منتسب به این مردم، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، وجود نداشته و ندارد. این سوء استفاده و سرمایه ساختن جریانات و جناحهای بورژوازی، اعم از دولتی و غیر دولتی، از مصائب مردم محروم است. این تروریسم نه فقط در مبارزه رهائیبخش کارگری جایی ندارد، بلکه محکوم کردن و از میدان بدر کردن آن توسط طبقه کارگر بویژه در کشورهای منطقه یک شرط حیاتی قرار گرفتن کارگر در راس مبارزه اجتماعی برای پایان دادن به این مصائب است.

موج جدید آدمکشی اسلامی، بخصوص در شمال آفریقا، دیگر ظاهراً حتی از این قبیل توجیهاست سیاسی هم بی‌نیاز است. یک عامه و یک تفنگ تمام چیزی است که برای شروع این جهاد کثیف علیه انسانیت کفایت میکند. این گانگستریسم اسلامی است، و سرمنشاء آن رژیم حاکم در ایران است. تکلیف این جریان نیز در ایران یکسره خواهد شد. *

اولین بار در آذر ۱۳۷۳، نوامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۶ انترناسیونال منتشر شد.

مجموعه آثار منصور حکمت جلد هشتم صفحات ۲۲۵ تا ۲۲۶

* تنها عنوان مطلب، ستون اول است. سوئیتر «تروریسم اسلامی» بعداً اضافه شده است تا کار جستجو بر اساس موضوع آسان شود.

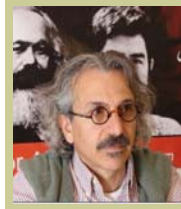
موجی از آدمکشی‌های اسلامی، خاورمیانه و شمال آفریقا را فرا گرفته است. قربانیان این موج عادی‌ترین مردم عادی اند، در مصر و الجزایر اتباع خارجی را اعم از کارگر و توریست و بازنشسته به گلوله میبندند و سر میبرند، صف کودکان دبستانی را با بمب کشتار میکنند، دختران جوانی را که از ازدواج اجباری سر باز زده باشند به خون میکشند. در تل آویو عابران بیخبر را، از کودک و پیر و جوان، در خیابان و اتوبوس به قتل میرسانند. و قهرمانانه، از اسرائیل تا الجزایر، به بشریت متحیر اطمینان خاطر میدهند که این «مبارزه مسلحانه» ادامه خواهد یافت.

زمانی بود که چپ سنتی و «ضد امپریالیست» خشونتهای کور و تروریسم عنان گسیخته جریانات جهان سومی و ضد غربی را اگر نه بدیده تحسین، لااقل به دیده اغماض مینگریست. ظلمی که به ملت‌های محروم و خلقهای تحت ستم روا داشته میشد به زعم اینان این تروریسم را بعنوان عکس‌العملی مشروع توجیه میکرد. تروریسم گروههای فلسطینی، جریانات مسلمان و یا ارتش جمهوریخواه ایرلند، که قربانیانشان را بطور روز افزونی مردم بی‌دفاع و بی‌خبر غیر نظامی تشکیل میدادند، نمونه‌های برجسته این تروریسم «مجاز» در دوره‌های قبل بودند، تروریسمی که ظاهراً به ظلمهای گذشته و حال پاسخ میداد، تروریسمی که ظاهراً در عکس‌العمل به خشونت و سیاستهای ضد انسانی دولتها و قدرتهای سرکوبگر پدیدار شده بود. جالب اینجاست که دولت اسرائیل نیز در طول سالها دقیقاً با عین همین استدلال، یعنی با استناد به جنایات و نسل‌کشی‌های غیر قابل توصیف فاشیسم هیتلری و جریانات ضد یهود در کشورهای مختلف علیه مردم یهود، سرکوب خشن مردم محروم فلسطین و کشتار هرروزه جوانان فلسطینی را توجیه کرده است.

این نوع استدلال، و تروریسم کوری که به استناد به آن در خاورمیانه، چه از

چرا جنگ، چرا اکنون، چرا غزه؟

علی جوادی



قرار به لحظه کابوس نزدیک میشوند. نتیجتاً تعیین چند و چون کشور مستقل فلسطینی مساله اصلی اسرائیل است. و نه نفس آن. نتیجتاً سؤال این است: کدام فلسطین؟ کدام مختصات؟ کدام سرزمینها؟ کدام شرایط؟ تحمیل موقعیت برتر در تعیین چند و چون حل این معادله مساله پایه ای سیاست اسرائیل در این جنگ است. جنگ کنونی پرده ای در این راستا است. جنگ بر سر سرنوشت فلسطین و آینده است. هر آنچه امروز تخریب میشود، انسانهایی که به خاک و خون کشیده میشوند، قربانیان اهداف دولت اسرائیل در تعیین مشخصات فلسطین آتی از زاویه این نیرو است.

در سوی دیگر این جنگ حماس قرار دارد، یک جریان اسلامی تا مغز استخوان ارتجاعی. کوچکترین ربطی به درد و ستم مردم فلسطین ندارد. انگلی است که از وجود زخم تاریخی بر پیکر این مردم تغذیه میکند. این جریانی تروریست و اسلامی است. ترور و آدمکشی ابزار پیشروی سیاسی این جریان و تمام نیروهای اسلام سیاسی است. این جریان برای بقاء نیازمند باز نگهداشتن این زخم دیرینه است. مساله فلسطین سرمایه سیاسی این جریان است. این جریانی است که کشته شدن مردم بیگناه غزه برایشان سرمایه سیاسی بیشتر ایجاد میکند. خالد مشعل رهبر این جماعت اوباش با وقاحت خاصی این سیاست را فرموله میکند. رسماً میگویند در اثر کشتار و آدمکشی ارتش اسرائیل تقویت شده اند. علناً میگویند که هر چقدر اسرائیل بیشتر این مردم را میزند این جریان تقویت میشود. بعضاً حقیقت تلخ و دردناکی را بیان میکنند. نتیجتاً جنگ و تداوم وجود مساله فلسطین در شرایط کنونی ابزاری برای قدرتمند شدن این جریان است. این جریان خواهان صلح نیست. جنگ و ترور رکن پایه ای و استراتژیک قدرتگیری این جریان است. ماشین آدمکشی دولت اسرائیل زمینه ای برای بقاء و گسترش این جریان است.

عمومی این دولت است. چشم انداز و نقش منطقه ای این دولت توسط جریانات راست و سوپر ارتجاعی و قومی استوار شده است. اسرائیل یک ستون و متحد استراتژیک دولت آمریکا است. تلاش برای تامین هژمونی آمریکا در سطح جهان و منطقه در عین حال مستلزم برپایی چنین جنگهایی است. اسرائیل جایگاه ویژه ای در این استراتژی جهانی آمریکا برای تحکیم موقعیت سیاسی این نیرو ایفا میکند. از این رو جنگ برای دولت اسرائیل ابزاری برای تامین هژمونی منطقه ای و تغییر توازن قوای سیاسی در این راستا است. این جنگ در عین حال تلاشی برای نشان دادن مطلوبیت و جایگاه دولت اسرائیل در سطح جهانی است.

اما اهداف عمومی بیانگر اهداف مشخص و امروزی دولت اسرائیل از جنگ کنونی در غزه نیستند. نتیجتاً باید به اهداف ویژه دولت اسرائیل در این جنگ پرداخت. واقعیت این است که راست و ارتجاع در اسرائیل تحت فشار بین المللی برای حل مساله فلسطین قرار دارند. شرایط جهانی و منطقه ای تغییر کرده است. دوران تاریخی اشغال فلسطین عملاً به پایان رسیده است. حتی دست راستی ترین گرایشات در آمریکا هم ایده کشور مستقل فلسطینی و راه حل "دو کشور" را ناچاراً و بطور دو فاکتو پذیرفته اند. به این مجموعه باید تغییر و تحولات در آمریکا را نیز افزود. قدرت دولتی در آمریکا دست به دست شده است. گرایش راست جایش را به گرایش سانتر و بعضاً چپ در طبقه حاکمه داده است. این تغییرات برای ارتجاع اسرائیل به معنای نزدیک شدن و ناچاراً تسلیم شدن به لحظه و زمان برسمیت شناخته شدن کشور مستقل فلسطین است. از

غزه است. قلب جهانی به درد آمده است. بشریتی که به خیابان می ریزد گوشه بسیار کوچکی از انسانهایی هستند که لعنت خود را بر مسبین این جنگ نثار میکنند.

برگی دیگر بر تاریخ خون و آتش و جنایت بشر اضافه شد. نزدیک به هزار و سیصد تن کشته و چند هزار تن مجروح و زخمی شده اند. هزار و سیصد تن در غزه و ۱۳ نفر در اسرائیل. روزی ۵۰ نفر در غزه در این جنگ بیست و چند روزه کشته شدند. روزی ۲۰۰ نفر مجروح و زخمی. بخش اعظم کشته شدگان انسانهایی هستند که هیچ نقشی در این جنگ و آتشی که یکی از بزرگترین ارتشهای نظامی جهان و موشکهای حماس ایجاد کردند، نداشته اند. قربانیانی هستند که از هر دو سو زندگی و سرنوشتشان به اسارت گرفته شده است. سهم کودکان بالاست. دولت اسرائیل مسبب اصلی چنین فاجعه ای است. حماس در تداوم بخشیدن به آن و اتکاء بر این زخم خونین. آنچه اسرائیل در غزه انجام میدهد یک جنایت جنگی است. یک نسل کشی تمام عیار است. آنان که تداوم این آتش زمینه ساز بقاء و تغذیه سیاسی شان است، دشمنان آشکار مردم و انسانیت اند.

چرا جنگ؟

جنگ علی العموم دو سو دارد. این جنگی تروریستی است. تروریسمی که عامل اصلی آن دولت اسرائیل است. دولت اسرائیل یکی از بزرگترین ارتشهای آدم کشی و کشتار در جهان را در اختیار دارد. این نیرو علی العموم محتاج جنگ و خونریزی است. ماشینی است که هر از چند گاهی باید به حرکت درآید. از این رو محتاج صحنه عملیاتی است. کشتار و آدمکشی بخشی از تعریف داده شده این ابزار جنگی است. قلدری و زور گویی رکن اصلی استراتژی

جنگ ادامه سیاست در اشکال دیگر است. این کلیشه اگرچه کهنه است اما همچنان به قوت خود باقی است و کماکان چهارچوبی برای شروع ارزیابی از هر جنگی بدست میدهد. مساله نتیجتاً پرداختن به اهداف سیاسی نیروهای درگیر است. به سئوالات متعددی باید پاسخ داد. اهداف دولت اسرائیل از برپایی چنین جنگ و خون و آتشی در غزه چیست؟ در سوی دیگر، حماس چه اهدافی را در تداوم این جنگ جستجو میکند؟ زمان و شرایط کنونی چه جایگاهی در این جنگ خانمانسوز دارند؟ چرا غزه اکنون به صحنه جنگ تبدیل شده است؟

اما نمیتوان به ارزیابی از این جنگ پرداخت بدون آنکه احساس انسانی خود را در قبال این فاجعه بیان کرد. ما کمونیستیم. سیاست ما عین انسانیت ما است. اساس سیاست و سوسیالیسم ما انسان است. انسان، مستقل از تقسیم بندیهای کاذب ملی و قومی و مذهبی و کشوری. و این جنگی علیه انسانیت است. جنگی علیه ماست. آنهایی که به درد آمدن دلهای مردم در این فاجعه را به سخره میگیرند، بویی از انسانیت نبرده اند. گرایش ناسیونالیسم پرو اسرائیلی و پرو غربی در راس این سنت ضد انسانی قرار دارد. تصاویر نشاندهنده یک فاجعه انسانی و تاریخی اند. کودکانی که نشکفته پر پر شده اند. انسانهایی که همه چیزشان به گروگان گرفته شده است، تا نابود شوند. آن پدران و مادرانی که خود تکه تکه میشوند گویا در زمره خوشبخت ترین کشته شدگان هستند. نمی مانند تا شاهد نابودی تدریجی نزدیکان و همسایگان و عزیزان خود باشند. نمی مانند تا شاهد جسد خمپاره باران شده کودکان خود باشند. وارونه است، تلخ و دردناک است، اما این معنای امروزی خوشبختی در

چرا جنگ، چرا اکنون، چرا غزه...

اما دلایل ویژه حماس برای تداوم بخشیدن به این جنگ کدامست؟ چرا از این جنگ استقبال میکند؟ چه اهدافی را مد نظر دارند؟ در پاسخ باید به مولفه های زیر اشاره کرد: حماس بدنبال تغییر موقعیت سیاسی و جایگاه خود در جامعه فلسطین است. بدنبال تحکیم موقعیت ارتجاعی خود است. در غزه در پس یک کشمکش ارتجاعی توانست جریان ناسیونالیست الفتح را که در حال حاضر گرایشی پرو غربی بر آن حاکم است، حاشیه ای کند و قدرت در غزه را یکسره قبضه کند. موشک پراکنی حماس در ادامه محاصره اقتصادی غزه توسط اسرائیل به این جریان زمینه ای برای تغییر موقعیت حماس بدست میدهد. حماس در پس این جنگ به دنبال تغییر موقعیت خود است. مساله حماس اسرائیل نیست. علیرغم تمام تبلیغات و ادعاهای کاذب این جریان، اسرائیل هدف این تقابل نیست. جنگ و گریز و کشمکش با اسرائیل مجرای برای قدرتمند شدن حماس در کل منطقه فلسطینی است. حماس به مقابله با اسرائیل می پردازد اما هدفش اسرائیل نیست. هدف تحکیم سلطه سیاسی در سرزمینهای فلسطینی است. هدف حاشیه ای کردن جریان الفتح و تبدیل شدن به نیروی شماره یک در ساحل غربی و غزه است. این هدف حماس در پس این جنگ است. مساله حماس قدرت سیاسی است. از اینرو در این جنگ فقط باید باقی بماند. برای این جریان اسلامی مساله این نیست که چه تعداد از مردم بیگانه غزه و یا اسرائیل کشته میشوند. برای حماس کافی است باقی بماند تا بتواند خود را با مانورهای بعدی در مقام نیروی اول در فلسطین قرار دهد.

چرا الان؟

قدرت و محدوده مانور اسرائیل در حال محدود شدن است. تغییر

برای خود سرمایه سیاسی بیشتری بسازد و راه رسیدن این جریان را به قدرت سیاسی را هموار کند. حماس با محاسبه مجموعه این شرایط به استقبال جنگ رفت. به موشک پراکنی ها ادامه داد. بهانه های بیشتری را در اختیار ارتجاع اسرائیل قرار داد.

چرا غزه؟

این جنگ قدرت در منطقه است. غزه جدیدترین صحنه چنین کشمکشی است. آن فاکتوری که غزه را به عنوان صحنه عملیات چنین جنگی مطرح کرده است عمدتاً به مساله تقابل دو قطب تروریستی در منطقه برمیگردد. پیشبرد سیاست قدر قدرتی و قلدری اسرائیل مستلزم از میان برداشتن هر نوع قدرت مقابله ای است. برای اسرائیل جنگ باید به تضعیف جدی و یا نابودی حماس منجر شود. بطوریکه نتواند وزن و دخالتی در تعیین و چند و چون موقعیت آتی فلسطین داشته باشد. از طرف دیگر مساله جدال دو قطب تروریستی مساله ای محوری در سطح منطقه است و تاکنون به کشمکشهای مهمی در سالهای اخیر دامن زده است. جنگ در لبنان پرده پیشین چنین جدالی بود. اسرائیل برای شرایطی تلاش میکند که اسلام سیاسی و نیروهای متعدد آن نتوانند در غزه عرض اندام کنند. نتوانند غزه را به پایگاه و جبهه ای برای اسلام سیاسی تبدیل کنند. برای اسرائیل جنگ در غزه پیش در آمد جنگی است که بتواند محدوده های منطقه امن اسرائیل را گسترش دهد. مساله محدود کردن نیروی تسلیحاتی حماس یک مساله این جنگ است. جنگ در غزه در محور تلافی دو تقلا قرار دارد. تلافی برای تسلیم شرایط خوار و خفت آورتر برای تعیین آینده کشور فلسطین و از طرف دیگر جنگ غزه جبهه ای از تقابل دو قطب تروریستی جهان معاصر است.

در سوی دیگر حماس به دنبال موقعیت برتر سیاسی در فلسطین است. جنگ و تروریسم ابزاری

برای دستیابی به این هدف ارتجاعی است. حماس به این جنگ نیاز داشت. چرا که برای تبدیل شدن به نیروی برتر در فلسطین نیازمند تحمیل خود بمثابه یک نیروی سیاسی در سطح منطقه و فرای نیروهای اسلام سیاسی است. قدرت گیری حماس در فلسطین با ایزوله شدن بیشتر این نیرو در سطح بین المللی و عدم برسمیت شناسی آن همراه بود. حماس باید این معادله را برهم میزند. حماس نمیتواند نیروی اول در فلسطین باشد بدون اینکه بمثابه نیرویی در قدرت برسمیت شناخته شود. حماس به استقبال جنگ رفت. کشته ها و زخمی های مردم بیگانه زمینه ای برای مشروعیت ارتجاعی این نیرو است. شرکت حماس در کنفرانس قطر، برسمیت شناخته شدن دو فاکتور، عملاً تامین کننده چنین موقعیتی است.

پس از آتش بس یکطرفه

اعلام آتش بس یکطرفه از جانب اسرائیل و متعاقباً اعلام آتش بس یک طرفه و یک هفته ای از جانب حماس به جنایت در غزه پایانی موقت داد. اسرائیل اعلام کرد که در این جنگ ضد انسانی به اهداف خود رسیده است. حماس هم اعلام کرد که پیروز شده است. رجزخوانی های این نیروهای ارتجاعی از هر دو سو بلند است. انتظار دیگری هم نمیتوان داشت. غزه ویران شد. هزاران نفر کشته و زخمی شدند تا جنگ قدرت در فاز دیگری به پیش برده شود. پیش از آتش بس طرفین اعلام میکردند که هرگز حاضر به رسمیت شناسی یکدیگر نیستند. یک مانع جدی را عدم برسمیت شناسی اعلام میکردند. اما با تغییر شرایط این مانع به یکباره دود شد و از میان رفت. از یکطرف اسرائیل تحت فشار عظیم بین المللی قرار گرفته بود، از طرف دیگر حماس نمیتوانست به جنگ ادامه دهد. ادامه جنگ برای حماس با ریسک و مخاطرات بالایی میتوانست همراه باشد. این بار نیز هر دو طرف به استقبال آتش بس رفتند.

این آتش بس



مشقت و درد انسان ها به درد می آید، کمونیست شده ایم و می کشیم که پرچم کمونیسم منصور حکمت را برافراشته نگاه داریم. ما قلب مان بخاطر تک تک آن 300 کودک، بخاطر تمام مردم بی دفاعی که در غزه و 3 نفری که در شهرک جنوب اسرائیل قربانی شده اند، می طپد. ما انسان گرایی و انسان دوستی مان با این کشتار بشدت زخم خورده است و از اینکه به این رگه از کمونیسم متعلق ایم، بخود افتخار می کنیم.

در اینجا باید از شما بخواهم که لطف کنید و عکس منصور حکمت را از نشریاتتان حذف کنید، همانگونه که در پلنوم 25 و 26 با جدیت قصد اینکار را داشتید. قرار بهرام سروش را در پلنوم آتی تان به رای بگذارید. منصور حکمت کمونیست عمیقاً انساندوستی بود که وقتی تصویر تیر خوردن آن بچه ده ساله فلسطینی را در آغوش پدر دید، گفت که رغبت اش را به زندگی از دست داده است. مطمئن باشید که اگر خود امکان داشت به سخن آید، از شما میخواست که عکس اش را و سخن اش را حذف کنید. اساس سوسیالیسم قطعاً انسان است. اما نزد شما اساس سوسیالیسم و سیاست اپورتونیسم است. توضیح میدهم.

چنین موضع گیری از جانب حمید تقوایی بهیچوجه اتفاقی نیست. نتیجه منطقی متدولوژی ایشان و سیاست هایی است که در این چند سال اتخاذ کرده است. مواضع ایشان بیشتر و بیشتر و لخت و عریان تر پوپولیسم ضد رژیم ایشان را عیان می کند. ابتدا یک بخش نسبتاً

1000 نفر انسان به شکلی صحبت کند که انگار 1000 پشه کشته شده است؟ نه تنها شوک آور که درد آور است.

بنظر می رسد که کار بدستان حزب سریعاً متوجه گاف لیدرشان شده اند، چون این بخش از سخنرانی ایشان بیش از چند ساعت بر روی سایت ها نماند. سریعاً پاک شد. اما این نقطه سیاهی است که در کارنامه سیاسی ایشان و حزب دگرذیبی کرده ای که حمید تقوایی لیدرش است، باقی خواهد ماند. با این موضع دیگر برای کسی شکی باقی نمی ماند که حمید تقوایی ربطی به کمونیسم کارگری منصور حکمت ندارد، که این دیگر آن حزب کمونیست کارگری سابق نیست و فقط در اسم با آن حزب شریک است. آن حزب پر افتخاری که انسان گرایی، اصولی گری کمونیستی و آزادیخواهی و برابری طلبی را نمایندگی می کرد. آن حزبی که مایه افتخار تمام کمونیست ها و انسان دوستان بود. حزبی که احترام به حیات انسان، شان و حرمت انسان و به انسانیت از اصول خدشه ناپذیرش بود. این دیگر ربطی به آن حزبی ندارد که منصور حکمت در سال 2001 با دیدن تصویر کشته شدن یک پسر بچه در آغوش پدرش آنچنان بدرده آمد که در اطلاعیه رسمی حزبی آن را ثبت کرد. ح ک ک اکنون در مقابل کشته شدن حدود 300 کودک، با تمسخر از محکوم کنندگان دولت و ارتش اسرائیل می پرسد: "چرا این حرف را می زنی؟" "اومانیسیم ات گل کرده؟"

ما بعنوان کسانی که با قاطعیت جنایت اسرائیل را محکوم کردیم، با افتخار اعلام می کنیم که اومانیسیم و انسان گرایی هیچگاه در خاطرمان کمرنگ نمی شود که با دیدن جنایت و سببیت "گل کند." ما متعلق به آن رگه از کمونیسم هستیم که اساس سوسیالیسم را انسان می داند. ما بخاطر تعلق به انسانیت و انسان دوستی، بخاطر آنکه قلب مان از

قتل عام غزه

انسان گرایی یا اپورتونیسم سیاسی

آذر ماجدی

قتل عام غزه یک تراژدی عظیم انسانی است. بیش از 1300 انسان کشته و حدود 5300 نفر مجروح شدند. بیش از یک سوم به خون غلطیدگان کودک اند. یک میلیون و نیم انسان را در یک قفس زندانی کرده اند، گرسنگی داده اند و بمدت سه هفته از هوا و زمین و دریا بمباران و توپ باران کرده اند. خانه هایشان را بر سرشان ویران کرده اند. مدارس و بیمارستان ها را با خاک یکسان کرده اند. به کودکانی که لرزان در کنار پدر و مادر پرچم سفید برافراشته از خانه شان خارج میشده اند، شلیک کرده اند. پناهگاه های سازمان ملل را توپ باران کرده اند. این جنایت و کشتار لکه ننگ و شرم تاریخ بشریت است.

همچون هر واقعه مهم و تکان دهنده بین المللی، کشتار غزه جنبش ها و جریانات سیاسی در جهان را قطبی کرد. بخشی از کشتار و جنایت وقیحانه دولت اسرائیل به خشم آمدند و صدای اعتراض خود را علیه آن و در همبستگی با مردم فلسطین و غزه به گوش جهانیان رساندند. و دسته ای که در طرفداری از دولت اسرائیل به توجیه جنایات آن پرداختند. در میان جریانات و احزاب سیاسی ایران نیز همین وضعیت مشاهده شد. تراژدی غزه همچون آئینه ای افشاگر سیاست های ارتجاعی و ضد انسانی بخشی از اپوزیسیون بود.

"اومانیسیم تان گل کرده؟"

"مثال مشخص امروز همین جنگ غزه است. کسی که از موضع سنتی میاید میگوید علیه اسرائیل باید بایستی و اگر علیه اسلام سیاسی صحبت کنی آب به آسیاب اسرائیل می ریزی، من میگویم شما میخواهی دولت اسرائیل را سرنگون کنی؟ ... چرا این حرف را می زنی؟ میخواهی دایره المعارف و جنگ مواضعت را دیکال بماند؟ چون سی سال است همه علیه اسرائیل حرف زده اند و اسرائیل در این جنگ 1000 نفر کشته است و حماس فقط 30 نفر، بنا بر این باید بیشتر علیه اسرائیل بود؟ اومانیسیم ات گل کرده؟"

فکر می کنید این جملات را چه کسی گفته است؟ به چه متعلق است یا به راست؟ این لحن صحبت و شیوه را کسی از کمونیست ها انتظار ندارد، لذا اذهان متوجه جنبش ناسیونالیسم پرو غرب می شود. اما متأسفانه اینها سخنان حمید تقوایی است. آیا این شوک آور نیست که لیدر حزبی که در نشریاتش عکس منصور حکمت و این جمله تاریخی او "اساس سوسیالیسم انسان است" درج شده، با حالت تمسخر از کسانی که جنایت اسرائیل را محکوم کرده اند، بپرسد: "اومانیسیم تان گل کرده؟" از کشتار

چرا جنگ، چرا اکنون، چرا غزه...

ناپایدار و موقت است. تا زمانی که اسرائیل و ادار به برسمیت شناسی کشور مستقل فلسطینی نشود، تا زمانی که نیروهای ارتجاعی قوم پرست و اسلامبست در دو سوی این تقابل حاشیه ای و ایزوله نشوند، جنگ قاعده و آتش بس استثنایی بر قاعده است. پایان دادن به این وضعیت کار بشریت متمدن، کار اردوی آزادیخواهی و برابری طلبی و انسانیت و کمونیسم کارگری است. *

قتل عام غزه

انسان گرایی یا اپورتونیسیم سیاسی ...

مفصل از صحبت ایشان در انجمن مارکس کانادا در مورد مبحث قدرت دوگانه را نقل می کنیم:

"سرنگونی یعنی فلسفه وجودی حزب. حزب برای چپ فرقه ای، برای چپ غیر حزبی... مجموعه ای از مواضع است؟ ... حزب برای من این نیست. خوب موضع گرفتن یعنی اینکه این موضع به استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی منجر می شود یا نه؟ ...

نمی بیند که از احمدی نژاد تا لاریجانی تا خاتمی سوار اسب مرگ بر اسرائیل شده اند برای اینکه موقعیت خودشان را تثبیت کنند. مگه نمی بینی در آن جامعه همه تشنه این هستند که یکی بیاید بگوید: سالوسان دروغگوی خیانتکار! شما که اندازه اسرائیل محکوم اید. حزبی که میگوید می خواهد بورژوازی را ببندازد و فقط نمیخواهد کلکسیون مواضع رادیکالش را درست کند، معیارش این است. با این موضع فقط مرگ بر اسرائیل بروم در خیابان تهران، رژیم میاید چهار پایه میگذارد زیر پایم، مردم با گوجه فرنگی و تخم مرغ می زنند تو کله ام، اگر سپاه پاسداران بالای سرشان نباشد.

موضع شما چیست؟ چون تاریخا همیشه چپ مخالف اسرائیل بوده و آمریکا طرفدار اسرائیل بوده، باید علیه اسرائیل بود؟ مجموعه مواضع را می خواهی رادیکال نگاه داری؟ رادیکال هم نیست. تاکتیک سرنگونی رژیم، رادیکالیسم سیاسی است...

میخواهم بگویم که این یک شاخص است. بحث حزب و قدرت سیاسی و حزب و قدرت دوگانه این شاخص را میگذارد جلوی خود و از این سر نگاه می

کند. رادیکالیسم بحثی است سیاسی برای حزب مدعی قدرت سیاسی. و اگر هر جا موضعی بگیرم، چه در دنیا، چه بین المللی، چه ایران که من را با جمهوری اسلامی مخدوش کند، قدرت دوگانه را به سازش بکشد، سر یک نقطه، سر حماس گفته شود اینها یک حرف می زنند... اینقدر الان هژمونی دست اسلاميون است، که در همین کانادا میخوامی بروی تظاهرات نمیدانی حسابت را چطور می از مسلمین جدا کنی، یک عالم زن محجبه و الله اکبر میاید در تظاهرات... در کانادا این ارتجاعی است، در ایران از ارتجاعی گذشته، رژیمی است. در ایران رژیمی است. کسی که این را نفهمد، از سیاست هیچ چیزی نفهمیده است. و به همین خاطر شاخص بحث سرنگونی تعیین کننده است. در بحث قدرت دوگانه هم این تعیین کننده است. (پیاپی شده از نوار سخنرانی حمید تقوایی در مورد قدرت دوگانه، بخش پاسخ. خط تاکیدی ها از ما است.)

پوپولیسم ضد رژیمی

این نقل قول کلکسیونی است از مواضع پوپولیستی، راست و ارتجاعی. زمانی که تمام اصول، آرمان و افق به سرنگونی رژیم محدود شود، آنوقت سیاستمدار ما میتواند از هر موضعی سر درآورد. یکبار از طبقه کارگر، بورژوازی و کمونیسم اسم برده شده است، اما در متن کل مبحث، اینها اشاراتی کاملا فرمال و برای خالی نبودن عریضه است. چرا که اولاً یک کمونیست کارگری در موضع گیری در مورد چنین جنگی از تاکتیک حرکت نمی کند، از آرمان، اصول کمونیستی و افق رادیکال و انقلابی سوسیالیستی حرکت می کند. اما مساله اینجاست که برای حمید تقوایی تاکتیک و استراتژی یکی است: سرنگونی جمهوری اسلامی.

دوما، این چگونه تاکتیکی است که با انسانیت و انسان گرایی در

تناقض قرار می گیرد. نزد کمونیست کارگری هیچ تاکتیکی که با اصول انسان گرایانه و انسانیت متناقض باشد، تاکتیک کمونیستی و قابل اتخاذ نیست. لذا اگر مجبور می شویم که در دفاع از تاکتیک خود، اومانیسیم را به سخره بگیریم، آنگاه اشکالی اساسی در تاکتیک اتخاذ شده موجود است. برای کمونیسم کارگری همانگونه که هدف وسیله را توجیه نمی کند، همانگونه که وسیله نیز باید مانند هدف انسانی و اصولی باشد، تاکتیک نیز باید از این نظر با اصول و استراتژی کمونیستی خوانایی داشته باشد.

سرنگونی هم تاکتیک و هم استراتژی بدون افق کمونیستی یک تله بزرگ سیاسی برای مدعی کمونیسم است. این شیوه برخورد سر از سازمان مجاهدین در می آورد. مجاهد حاضر است برای سرنگونی جمهوری اسلامی با "شیطان" بسازد. یک زمان در ارتش عراق زیر فرماندهی صدام حسین بجنگد، یکبار صدها انسان را تحت نام عملیات فروغ جاویدان به ایران گسیل کند و به کشتن دهد، و بار دیگر در پیشگاه آمریکا نوکری کند. این سرنوشت بسیار تلخ و دردناکی است، اما رهبری ح ک ک پا در این مسیر گذارده است. زمانی که با یک فاجعه انسانی، با کشته شدن انسان ها از کودک و سالخورده، با این لحن و زبان صحبت می شود، روشن است که تا پایان مسیر راه چندان باقی نمانده است.

سوما، ایشان با "حاتم بخشی" خاصی نمایندگی مردم فلسطین، یا غزه را به حماس می بخشند. تبلیغات اسرائیل را خوب قورت داده است. نفرت از حماس که همدست رژیم اسلامی است آنچنان جلوی چشمان شان را گرفته است که حتی یک لحظه به این واقعیت ساده و روشن نمی اندیشد که مردم فلسطین قربانی هم حماس و تروریسم اسلامی و هم دولت اسرائیل و تروریسم دولتی اند. اگر بخواهیم هنوز

خوش بینی خود را حفظ کنیم، باید بگویم که دشمنی با حماس موجب می شود که کشتار مردم غزه توسط اسرائیل را یک امر عادی جلوه دهد و محکوم کردن دولت اسرائیل را نه تنها موضعی اشتباه ارزیابی کند، بلکه آنرا همراهی با رژیم اسلامی بخواند.

حمید تقوایی با این سیاست با یک تیر دو نشان می زند: هم حماس را به نمایندگی مردم غزه ارتقاء می دهد و هم رژیم اسلامی را مدافع مردم غزه و مخالف کشتار مردم غزه. این یک سیاست ارتجاعی است. نه حماس نماینده مردم غزه است و نه رژیم اسلامی ذره ای از کشتار مردم غزه خم به ابرو می آورد. این دو نیروی تروریست ارتجاعی هر دو بر درد و مشقت مردم فلسطین سرمایه گذاری می کنند و از آن به نفع حیات و بقای خود و افزایش نفوذ خود بهره می جویند. حماس پس از آتش بس بر ویرانه های زندگی و کاشانه مردم دارد جشن پیروزی می گیرد. حماس از حمله اسرائیل شادمان است. هر چه جنگ طولانی تر شود، کشتار وحشیانه تر و ویرانی بیشتر باشد، حماس شادمان تر است. کودکان به خون در غلطیده برای حماس سرمایه سیاسی اند و حمید تقوایی نیز با سخاوتمندی خاصی این فاجعه را به حماس تقدیم می کند.

ایشان اعلام می کند که اگر در تهران علیه اسرائیل تظاهرات کنید، مردم به شما تخم مرغ پرتاب می کنند. این موضع ایشان را کاملا در کنار ناسیونالیسم پرو غرب قرار می دهد. جنبشی که پرو اسرائیل است و ضد فلسطین. جنبشی که برای بمباران غزه کف می زند و هورا می کشد. حمید تقوایی هشدار می دهد که هیچگاه نباید موضع حزب ایشان با رژیم اسلامی مخدوش شود یا "قدرت دوگانه" به سازش کشیده شود. (قدرت دوگانه به سبک تقوایی که مقوله ای مضحک است، لذا ما به آن نمی پردازیم.) این مساله در این متن طرح می شود که اگر حزب علیه اسرائیل موضع بگیرد، در کنار حماس

قتل عام غزه

انسان گرایی یا اپورتونیسیم سیاسی ...

قرار می گیرد و آنگاه موضع اش با رژیم اسلامی مخدوش می شود. کمی در این استدلال دقیق شوید، تا پوچی آن را در پشت ظاهر باصطلاح رادیکال آن دریابید. آیا این عین موضع دولت اسرائیل و آمریکا نیست؟

نزد این دو دولت معادله سیاسی چنین است: غزه مساوی حماس، حماس دشمن اسرائیل، پس کشتار غزه موجه و قابل دفاع است.

نزد حمید تقوایی: غزه برابر حماس، حماس همکار رژیم اسلامی، پس حمله اسرائیل به غزه، یعنی حمله به حماس پس بلا مانع و محکوم کردن اسرائیل همکاری با رژیم اسلامی است.

اپورتونیسیم سیاسی

این متدولوژی حمید تقوایی است. بر مبنای مشاهدات ساده معادلات ساده کشف می کند و از آنها یک ساختمان باصطلاح تئوریک می سازد. واقعه ای دیگر مشاهدات دیگری به همراه دارد و به معادلات ساده دیگری منجر می شود و ایشان در تناقض با بحث دیروز خود یک تئوری جدید ابداع می کند. تناقض گویی یکی از خصالت های تئوریک ایشان است. اما باید انصاف داشت، ایشان در یک مورد کاملا پیگیر و منسجم حرکت می کند، سرنگونی رژیم اسلامی و پراگماتیسم اپورتونستی ناظر بر این استراتژی - تاکتیک.

اپورتونیسیم سیاسی ایشان چنان مزمین است که در مورد جنگ اسرائیل علیه غزه کنار ناسیونالیست های پرو غرب می ایستد و در خیزش سه سال پیش آذربایجان در کنار ناسیونالیسم ترک. خشم بحق مردم به یک خیزش علیه رژیم اسلامی دامن

زد، اما لااقل در ابتدا هژمونی در دست ناسیونالیسم ترک بود و شعارهای راسیستی، ارتجاعی، ناسیونالیستی و دست راستی کاملا دست بالا داشت. موضع ایشان در آن زمان در همراهی با رئیس دفتر سیاسی فعلی حزب شان که خیزش آذربایجان را "شکوفه های انقلاب" خواند، "دفاع از خیزش آذربایجان" بود.

در ضدیت با جمهوری اسلامی هم با ناسیونالیست های ترک همراه می شود، و هم در کنار اسرائیل قرار می گیرد. اکنون چند سال است که ما به ایشان هشدار داده ایم که سیاست شان عملا پرو اسرائیلی و پرو آمریکایی است. اکنون می بینیم که در حرف نیز ایشان از اسرائیل دفاع می کند و کسانی که اسرائیل را محکوم می کنند، فرقه ای و همراه رژیم اسلامی می نامد. اما ایشان در عین حال واقف است که این موضع را نمی توان به راحتی در جنبش چپ و حتی در حزب خود طرح کند، (اطلاعه حزبی شان با موضع حمید تقوایی تفاوت دارد) لذا با مقداری چرخاندن موضع می کوشد که موضع پرو اسرائیلی خود را مقبولیت دهد. به این ترتیب می گوید که مخالفین و محکوم کنندگان دولت اسرائیل شعار "مرگ بر اسرائیل" می دهند. این عوامفریبی نیازی به افشاء آگاه خود ایشان بهتر از هر کسی آگاه است. اما موضع پرو اسرائیلی بدرست در میان چپ آن چنان مذموم است که باید با عراق و چرب کردن مواضع آن را به خورد کادرهای حزب داد.

تا آنجا که به موضع ایشان در مورد فلسطین مربوط می شود، ایشان صراحتا در نشریه انترناسیونال اعلام کرده است که حل مساله فلسطین در گرو از بین رفتن اسلام سیاسی است. از نظر ایشان اسرائیل دارد عینا همین کار را می کند، دارد با اسلام سیاسی

می جنگد و هدفش نابودی اسلام سیاسی است. لذا ایشان در بهترین حالت کشتار و قتل عام را می تواند بعنوان هزینه ای برای رسیدن به هدف مقدس و آرمانی، یعنی نابودی اسلام سیاسی و سرنگونی رژیم اسلامی توجیه کند. از این رو است که به آنها که از کشتار مردم غزه به خشم آمده اند، طعنه می زند و با تمسخر از آنها می پرسد: "اومانیسیم تان گل کرده است؟" در مورد حزب الله موضع ایشان خلع سلاح حزب الله بود. این موضع نیز عین موضع اسرائیل و آمریکا است. آنها برای اجرای موضع خود عمل نیز کردند. اعلام کردند که بمباران و کشتار مردم لبنان دو سال پیش برای انجام این هدف بوده است.

آنچه توجه کمونیست ها را به این سیاست ها و مواضع حمید تقوایی جلب می کند، این واقعیت است که ایشان از مخدوش شدن سیاست هایشان با اسرائیل و آمریکا یعنی با تروریسم دولتی هیچ ابایی ندارند. اصلا مساله شان نیست. اما از اینکه ممکن است بنظر رسد که یک موضع ایشان به موضع رژیم اسلامی شبیه است، بسیار نگران و برافروخته می شوند. این هم اتفاقی نیست. همان گونه که در بالا گفتیم این همان مسیر آشنایی است که سازمان مجاهدین طی کرده است. این نتیجه منطقی پوپولیسم ضد رژیم است.

ایشان می گوید هر موضعی که اتخاذ کند، چه در رابطه با مسائل بین المللی و چه در رابطه با ایران باید به استراتژی سرنگونی رژیم اسلامی منجر شود. این تنها معیار و شاخص درست بودن و یا رادیکال بودن یک موضع برای حمید تقوایی است. آیا از این بهتر می شد ناسیونالیسم را فرموله کرد، آیا از این بهتر می شد انترناسیونالیسم را از پنجره بیرون انداخت. این یک موضع ارتجاعی است. خوب یک دفعه بروید از سیاست "رژیم چنج"

دفاع کنید و خیال خود و همه را راحت کنید. البته به این سیاست هم نزدیک شده اند. کسانی که در جنگ آمریکا علیه ایران دنبال فرصت های مناسب می گشتند. کسانی که حاضر نشدند تحریم اقتصادی ایران را محکوم کنند. نزد اینها جنگ دارای برکت بود. وقتی کلیه این سیاست ها را در کنار هم قرار دهید، به تغییر ماهیت و دگرپسبی کامل این حزب پی می برید. به قرار گرفتن رهبری حزب کنار ارتجاع تروریسم دولتی.

جایگاه سازمان اکس مسلم نیز در کل این تصویر کاملا روشن است. سازمان اکس مسلم کودک این اپورتونیسیم پراگماتیستی، این پوپولیسم ضد رژیم و سیاست پرو اسرائیلی است. اتفاقی و اشتباه تاکتیکی نیست. یک وصله ناجور به این حزب نیست. واقعیت امر اینست که این اسم حزب است که با سیاست های آن خوانایی ندارد. این اسم است که عده ای را فریب می دهد و انتظار مواضع کمونیستی، اصولی، انقلابی و رادیکال از این حزب دارند. این حزب اکس مسلم است. در نتیجه به بهانه وجود تعدادی زن محجبه در تظاهرات علیه اسرائیل و در محکومیت کشتار غزه شرکت نمی کند، اما در کنار سکولاریست های پرو آمریکایی - پرو اسرائیلی با افتخار می ایستند و عکس میگیرند. تروریسم دولتی و اسلامی از یک جنس اند. به یک میزان ارتجاعی و جنایتکار اند. البته ظاهرشان با هم فرق می کند. یکی فوکل کراواتی و ژینگول است؛ دیگری محجبه و امل.

بباید اسم حزب تان را رسماً بگذارید اکس مسلم تا با این همه تناقض مواجه نشوید و مردم را به اشتباه نیاندازید. عکس منصور حکمت را نیز همانطور که پیش از این تاکید داشتید، از بالای نشریات تان بردارید. عبور از منصور حکمت در محتوا را به فرم هم انتقال دهید. خیال خود، ما، طبقه کارگر و مردم را راحت کنید. *

گفتگو با هما ارجمند

کمپین غیر قانونی کردن چند همسری



یک دنیای بهتر: این کمپین چگونه آغاز شد؟ ابعاد آن چیست؟ با چه معضلی در سطح جامعه روبرو است؟

هما ارجمند: اولاً، این کمپین جدیدی نیست. تا آنجایی که به من برمیگردد من این کمپین را در سال ۲۰۰۶ با یک طومار الکترونیکی آغاز کردم. سال قبلش دولت لیبرال آقای مارتن بودجه ای اختصاص داده بود تا آکادمیستهای دانشگاهی بروند و تحقیق کنند و ببینند چطور میتوانند مسئله چند همسری را حل کنند. تحقیق گران دانشگاه کوئین هم پس از یکسری مطالعه بقول خودشان به این رسیده بودند که نباید چند همسری را غیر قانونی کرد. نتیجه تحقیق تازه ارائه شده بود. در همان زمان مسئله چند همسری در جامعه Bountiful ایالت بریتش کلمبیا کمی داغ بود. منتها سیستم قضایی جرائت نداشت به جدال همه جانبه با سران این جامعه مذهبی برود. چرا که وکلای این فرقه مذهبی استدلال میکردند که این خلاف قانون اساسی کانادا مبنی بر آزادی مذهب است و دولت نمیتواند مانع پراکتیک کردن مذهب از جمله چند همسری بشود.

اما این بار دو تن از سران این فرقه بریده شده از فرقه مذهبی مورمونها را پلیس بخاطر چند همسری (یکی از این سران، بلاک مور بیش از ۲۰ زن داشته و میگویند بعضی از زنانش ۱۴ ساله بودند که به ازدواج او درآمدند) دستگیر کرد و جرایم جنایی هم به آنان بست. رسانه ها دوباره به سراغ من آمدند و توجه ها به طومار ما جلب شد در عرض چند روز بیش از ۵۰۰ نفر طومار را امضا کردند. روزنامه ونکوور، پراونس با من مصاحبه کرد و بعد از آن هم

روزنامه سراسری ناشنال پست و بعد هم تلویزیون سی اچ تی وی و رادیو کالگری. قضایه دوباره داغ شد و کمپین دوباره رو آمد. مجدداً توجه فعالین اجتماعی و جنبش زنان متوجه ما شد و سیل ای میلیا آغاز شد.

معضل اساسی خود مسئله است. این که در قرن بیست یکم در دل یکی از مدرنترین کشورهای جهان باید با چنین پدیده درافتاد خود صورت مسئله است. معضل مشخصتر بسیج نیرو و سازمان دادن یک کمپین است که هم در سطح سیاسی و هم در سطح قانونی مبارزه موازی را به پیش ببرد. فراموش نباید کرد در سطح قانونی این مسئله پیچیدگیهای دارد. چرا که همیشه با این سوال مواجهه هستیم که کسانی که به چند همسری دست زدند افراد عاقل و باغی بودند که این چنین رابطه ای را با اختیار کامل پذیرفته اند. آیا شما طرفین این رابطه را خاطمی میدانید و میخواهید مورد پیگرد قانونی قرار دهید؟ یک مسئله دیگر این است که مجدداً با پرچم نسبیت فرهنگی و احترام به فرهنگها کسانی در مقابل ما صف آرایی میکنند.

تا جایی که به بسیج نیرو برمیگردد با این مشکل مواجه ایم که بخشی از مردم میگویند این مشکل ما نیست که در بین سکنهای مذهبی و یا اقلیتی از مهاجرین و "مسلمانان" چنین ازدواجهای صورت میگیرد! بخصوص در شرایطی که بحران اقتصادی موجود کمر کارگران و مردم کم درآمد را خم کرده است. بسیج مردم در مقیاس وسیع حول معضلاتی از این دست کار آسانی نیست. فراموش نباید کرد شکستن دیوار و حصارهایی که بین مردم در یک کشور پر مهاجر چون کانادا ایجاد کرده اند و دسترسی پیدا کردن به زنان ستم کشیده در جامعه های به اصطلاح اسلامی کار

آسانی هم نیست.

یک دنیای بهتر: اسلامیهتها و سایر نیروهای مذهبی مدافع چند همسری چه مقابله ای با این کمپین میکنند؟ چه نیروهایی در سطح جامعه هستند؟

هما ارجمند: تا آنجایی که به جریانات اسلامی میرسد در این رابطه اصلاً یکپارچگی در بین شان وجود ندارد. بخشی از آنها، به اصطلاح "میانہ روها و طرفداران مدرنیته"، با چند همسری مخالفند و آن بخش از اسلام که چند همسری را مجاز می شمارد را توجیه میکنند و یا قبول ندارند. مثل شورای زنان مسلمان کانادا و یا کنگره مسلمانان کانادا. یک بخش دیگر میگویند چند همسری مجاز است ولی تحت شرایط بسیار سخت مرد میتواند به آن مبادرت کند، از جمله برخورداری از توان مالی بالا. ولی در عین حال از آنجایی که در کانادا این عمل غیر قانونی است مسلمانان نباید چند همسر داشته باشند و تاکید دارند که اصلاً با چند همسری در بین مسلمانان کانادا برخورد نداشته اند. دسته دیگر جریانهای بسیار "تندرو" اند که میگویند مرد مسلمان مجاز است و اگر تصمیم گرفت حق او است که چند همسر داشته باشد و باکی هم از این ندارند که بگویند که عملاً در حال انجام دادن چنین کاری هستند. تا آنجایی که به غیر اسلامیهها برمیگردد با مسئله چند همسری تنها در بین فرقه های بسیار کوچک مسیحی مواجهه هستیم. جریانات اصلی مذهبی و کلیسا علی العموم خود را قاطعی این مسئله نمیکند و دو ترند اصلی در این رابطه وجود دارد. بخش با چند همسری مخالفند و آن را جزئی از پراکتیکس مسیحیت نمیدانند ولی در عین حال موضع فعالی نداشته و

دیگری غیر قانونی کردن آن را تهاجمی به حقوق مذهبی میدانند و از این سر در جبهه مخالف کمپین علیه چند همسری قرار میگیرند. تا آنجایی که به دولت و سیستم قضائی برمیگردد چند همسری غیر قانونی است ولی این که آن را ممنوع دانسته و برای مرتکب چند همسری مجازاتی قائل باشند در عمل این طور نیست. جنبش زنان در کانادا و فمینیستها بطور عموم با چند همسری مخالفند ولی در بین آنان نیز دو برخورد وجود دارد. یکی در همان سطح غیر قانونی بودن راضی است و دیگری خواهان ممنوعیت چند همسری و مجازات برای عاملین آن هست. ما بیشترین نیروی خود را در بین اینان پیدا کرده ایم و بخصوص بین زنان مهاجر و به زنانی که از کشورهای اسلام زده آمده اند و یا در جوامع به اصطلاح اسلامی زندگی میکنند.

یک دنیای بهتر: مسئله غیر قانونی اعلام کردن "چند همسری" نیز با مسئله نوع مجازات برای جرم همراه است؟ چه نوع مجازاتی را باید مد نظر داشت؟

هما ارجمند: به نظر من و کسانی که جز کمپین ما هستند چند همسری باید ممنوع گشته و مردانی که چند همسر میگیرند را باید مجازات کرد. در حال حاضر چند همسری در کانادا غیر قانونی بوده است. منتهی هیچ ممنوعیتی وجود نداشته و عملاً چه در میان سکنهای مذهبی و چه در میان اسلامیهها این نوع ازدواجهای رایج بوده است بنحوی که حتی همسر دوم و سوم مهاجرین مسلمان را بعنوان تحت تکفل (ایندیپندنت independent) ویزای مهاجرت میدهند و حتی خدمات اجتماعی به زنان "مرد چند همسر" بنام اعضای وابسته خانواده تعلق میگیرد و دولت عملاً جایگاه این زنان را در خانواده بدون تعریف میگذارد.

ما معتقدیم صرف غیر قانونی کردن راه مقابله با این تجاوز آشکار به حقوق

گفتگو با هما ارجمند

کمپین غیر قانونی کردن چند همسری...

زنان نیست. امتیاز قائل شدن برای مردان و مجاز دانستن ازدواج رسمی یک مرد با چند زن، غیر از تحقیر آشکار زنان و زیر سوال بردن برابری زنان نیست. جدا از این که اساسا چند همسری یک ریشه کاملا مذهبی داشته و برای برتری مرد و نیازهای جنسی او وضع شده است. در عین حال نباید فراموش کرد که چند همسری در جوامعی جریان دارد که اساس آن بر سرکوبگری و بی حقوقی کامل زنان استوار است. هیچی زنی در یک شرایط نسبتا آزاد تن به چنین خفتی نمیدهد که بعنوان زن دوم و یا سوم یک مرد شناخته شود. ولی جدا از تقویت جنبش برابری زنان و آگاه کردن وسیع زنان بخصوص در جوامع بسته و مذهبی به حقوق خویش و جذب هر چه بیشتر آنان به جنبش برابری زنان و مبارزه جدی با دست درازی گروههای مذهبی در امور جامعه و دولت و مسئله زنان باید تضمینهای قانونی مقابل چند همسری قرار داد. نمونه Bountiful ایالت بریتش کلمبیا شاید به یک نمونه در کانادا بدل شود چرا که تا حال مردی نداشته ایم که مرتکبین به چند همسری تحت قوانین جنایی (criminal law) مورد پیگرد قرار گرفته و سران سکت مذهبی دستگیر شوند. موفقیت دادگاه برتیش کلمبیا میتواند ضربه بسیار محکمی به گروههای مذهبی و بخصوص مبلغین چند همسری بزند. در ایالت آریزونا، یوتا و تکزاس آمریکا در بین گروه های وابسته به مورمونها چند همسری خیلی متداول بوده ولی تا حال جز در مواردی که خشونت به زنان

وارد شده و یا دختران زیر سن قانونی به ازدواج مردان چند همسر درآمدن قانون مداخله نداشته است.

ما معتقدیم باید قانون مورد اجرا قرار گرفته و کسانی که به چند همسری دست میزنند مورد مجازات قرار گیرند. این مجازات میتواند درجات مختلفی داشته باشد. از جمله به رسمیت نشناختن ازدواج، جرایم نقدی گذاشتن تا دستگیری و زندان کردن مردان خاطی. بخصوص مهم است کسانی که ازدواجهای چند همسری را جاری میکنند و به رسمیت میبخشند مورد پیگرد قانونی قرار گیرند.

یک دنیای بهتر: برای پیروزی این کمپین چه اقداماتی مد نظر است؟

هما ارجمند: ما یک بار دیگر باید رسانه ها را اشغال کنیم. باید یک کمپین سیاسی را مورد فکوس قرار دهیم و سرمایه های انسانی و شبکه هایی را که در دوران کمپین علیه دادگهای اسلامی خانوادگی بوجود آورده بودیم را باید زنده کنیم. باید شعارهای بسیار روشن و مطالبات دقیقی را جا بیاندازیم. باید مدام در صحنه بود و کیسها و موارد مشخص را برجسته کرد. باید به جدال مدافعین این نوع ازدواجها رفت و بخصوص جریانات اسلامی را مورد هدف وسیع قرار داد. مردم انقدر که از این جریانات و فرهنگ ضد زن و ارتجاعی اینها بیزارند و خطرناکش میدانند فرقه های کوچکی که در دهات پرت و دامنه کوهها زندگی میکنند را نمیدانند. *

کارگر زندانی،

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



آثار منصور حکمت

را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپائی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>
www.m-hekmat.com/

یک دنیای بهتر

برنامه حزب را بخوانید و بدست دوستانتان برسانید!

یک دنیای بهتر

مانیفست امروز طبقه کارگر علیه سرمایه داری است.

یک دنیای بهتر

برنامه حکومت کارگری برای آزادی جامعه است!

از سایت حزب دیدن کنید؛

www.wupiran.com

www.for-abetterworld.com

بنام ناموس

گفتگو با پروین کابلی



یک دنیای بهتر: اولین شماره نشریه سوئدی "بنام ناموس" به سردبیری شما منتشر شده است. این نشریه چه اهدافی را دنبال میکند و میخواهد به چه سوالی جواب دهد؟

پروین کابلی: ایده ی بنام ناموس چند سال پیش مورد بررسی من و دوستانی که در تشکل میخک سفید کار و فعالیت میکردیم قرار گرفت، یعنی تقریباً بعد از برگزاری پنجمین فستیوال میخک سفید. ولی بدلائل مختلف این مسئله عملی نشد. برای پاسخ به اینکه نشریه به چه سوالی میخواهد جواب بدهد یک بررسی کوتاه تاریخی از کل ماجرا و معضلی که همواره قربانی میگردد ضروری است.

در اواخر دهه ی 90 مسئله ناموس پرستی و قتل‌های ناموسی و تحت تعقیب قرار گرفتن کودکان و دختران و زنان جوان یا نسل دوم جوانان "مهاجر" توسط اعضای خانواده به مطبوعات سوئد کشیده شد. دختر جوانی که از سوئد به عراق برده شد و آنجا توسط عمو و پدرش به قتل رسید مثل شوکی عمل کرد و این بحث را بیشتر مورد توجه قرار داد. اما بدلیل اینکه این رویداد دلخراش در کشور دیگری اتفاق افتاده بود هنوز نفس معضل قتل ناموسی مورد تردید بود. این بیتوجهی چه از طرف سیاستمداران و مسئولین دولتی و چه از طرف فعالین حقوق زن که در بحثها شرکت داشتند از زوایای مختلف مورد نقد قرار گرفت. در میان طیف منتقدین یک جریان خود را به سرعت منسجم نمود و از یک زاویه کاملاً متفاوت و عمیقاً انسانی موقعیت تحت تبعیض کودکان و دختران جوان را در جامعه سوئد مورد نقد قرار دارد. این جریان کمونیسم کارگری بود که در سوئد

ناسیونالیستی در لوای "احترام به فرهنگهای دیگر" بیش از این باز گذاشته شود و نسبییت فرهنگی به یک تئوری جاافتاده تبدیل شود، ما به جامعه ای رویرو خواهیم شد که عملاً شهروندانش را به درجه یک و دوم تقسیم خواهند شد و ناموس پرستی و سرکوب کودکان و جوانان به پدیده ای معمولی تبدیل خواهد شد.

بعد از قتل فادیمه شاهیندال "فستیوال میخک سفید"، گل مورد علاقه فادیمه، به ابتکار من و بیاد قربانیان ناموس پرستی سازماندهی شد و در 6 سال در غرب سوئد به یکی از مراکز بحث جدی بر علیه اسلام سیاسی، مدارس مذهبی و فرهنگ ضد زن و واپسگرا تبدیل گردید. اکنون این فستیوال با تشکل میخک سفید ادامه کار میدهد و نشریه "بنام ناموس" هم با پشتیبانی میخک سفید و سردبیری من اولین شماره اش منتشر شده است. این نشریه میخواهد و تلاش دارد نشریه ای جدلی و جانبدار باشد. ما تلاشمان این است که حتماً بار دیگر از زاویه ای سکولار و رادیکال پروژه های مختلف را مورد نقد قرار دهیم. تلاش خواهیم کرد ماهیت ثنائی که متأثر و منتج از نسبییت فرهنگی است را افشا نمائیم و عواقب مخرب آن را در رابطه با جوانان مورد نقد قرار دهیم. هدف ما و این نشریه اینست: تغییر قوانین به نفع کودکان و زنان و مقابله با قوانین ارتجاعی. موفقیت ما هم در گرو اینست که تا چه حد میتوانیم حول این کار نیرو بسیج کنیم.

یک دنیای بهتر: در سرمقاله اولین شماره نشریه شما از خواست هائی اسم برده اید که چند سال پیش هم مطرح شدند. مثلاً ممنوعیت مدارس مذهبی، ممنوعیت حجاب کودک و غیره. این خواستها هنوز وجود دارند. عدم تحقق تاکنونی آنها به چه معنی است؟

پروین کابلی: به نظر من ما

توانستیم که تا حد بسیار زیادی خواست ممنوعیت حجاب کودکان و غیره را پیش ببریم و در مطرح کردن و مسئله روز کردن آنها تاثیر داشته باشیم. حتی در مواردی بحث به پارلمان سوئد کشیده شد. مثلاً قانون سن ازدواج عملاً تغییر کرد و این نتیجه تلاش جنبش ما و فعالینی مانند ما و حمایت سکولاریستهای سوئد بود. در کنار این موضوع توانستیم جنبش آزادی زن در ایران و خاورمیانه را هم بشناسانیم. مبارزه علیه سیستم آپارتاید جنسی و خواستهای رادیکال جنبش برابری طلب در ایران را وسیعاً به میدیای غرب بکشانیم. برای آن پشتیبانی و سمپاتی جلب کنیم. علیرغم همه این موفقیت ها ولی متأسفانه نتوانستیم این بحث به سرانجام برسانیم. یعنی هنوز با تغییر قانونی موضوع فاصله داریم. بنابراین این خواست ها هنوز هستند و معتبرند.

کودکان و دختران جوان در مناطق مهاجر نشین شرایط بسیار ویژه ای دارند. حقوق طبیعی شان از آنها سلب شده است. رژه کودکان محجبه فقط باعث تأثر است. کلاسهای قرآن و مدارس یهودی و مسیحی و اسلامی از هم در حال سبقت گرفتن هستند. پروژهای دولتی بیشتر صوری هستند و هنوز نتوانسته اند تغییراتی جدی بوجود بیاورند و ناموسپرستان در حال جاخالی دادن هستند. به این معنا این خواسته هنوز معتبرند و باید دوباره آنها را مطرح کرد. عوامل دیگری مانند رشد اسلام سیاسی در اروپا بدنبال رویدادهای منطقه ای و همینطور ضربه خوردن جنبش ما در تداوم این تلاشها موثر بودند. ما جای ویژه ای در جنبش دفاع از حقوق کودکان و زنان داشته ایم و باید بار دیگر با قدرت در این قلمرو ظاهر شویم. در این زمینه تلاشهای متعددی در سطح سوئد و جهانی صورت میگردد و این نشریه نیز تلاشی در این راه است.

بهرحال ما موظفیم تلاش کنیم و اینکار را خواهیم نمود. *



کنفرانس بین المللی بمناسبت 8 مارس 2009

چرا سکولاریسم اساسی است؟

سازمان آزادی زن روز شنبه 7 مارس یک کنفرانس یک روزه با تم: "نقش مخرب مذهب در زندگی و بر حقوق زنان؛ چرا سکولاریسم اساسی است؟" در شهر گوتنبرگ، سوئد سازمان میدهد. در این کنفرانس فعالین و محققین حقوق زن از خاورمیانه و اورپا گرد می آیند تا تاثیر رشد جنبش های مذهبی در دو دهه اخیر بر زندگی زنان را مورد بررسی قرار دهند. مذهب کاتولیک، کلیسای ارتدوکس، مذهب یهود، اسلام و جنبش اسلام سیاسی مورد بررسی قرار می گیرد.

این کنفرانس توسط سازمان های حقوق زن و سکولاریست زیر مورد حمایت قرار گرفته است:

ابتکار فمینیستی اروپا برای یک اروپای آلترناتیو، زنان برای صلح - سوئد، شبکه علیه جنایات ناموسی، مرکز برای تحقیق

سخنرانانی که تاکنون شرکت شان تایید شده است:

| | |
|--------------------|---|
| هما ارچمند | هماهنگ کننده کمپین علیه دادگاه های شریعه |
| هوگو استرلا | سکولاریست، مسئول بخش اروپای CFI |
| سواد بابا آیسا | عضو کمیته هماهنگ کننده ابتکار فمینیستی اروپا- فرانسه/الجزایر |
| جولی بیندل | ژورنالیست و فعال حقوق زن و مبارزه علیه فحشاء- انگلستان |
| مالینه بوسک | فعال سکولاریست و مدافع حقوق زن- دانمارک |
| سوسن تامپیه ری | نویسنده، مدافع حقوق زن، آرژانتین |
| فرانسس رادای | مدیر انجمن برای آزادی علم، مذهب و فرهنگ، استاد دانشگاه اورشلیم، اسرائیل |
| سابینه سامون | رئیس سازمان همبستگی زنان، فرانسه |
| بث سیه سیلسکی | فعال سکولاریست و مدافع حقوق زن- رومانی |
| نینا سانکاری | معاون سازمان سکولار راسیونالیست، عضو کمیته هماهنگ کننده ابتکار فمینیستی- لهستان |
| لیزا سروش | فعال حقوق زن، افغانستان |
| کارولین فورس | سازمان اندیشه آزاد، نویسنده و ژورنالیست سکولار، مدافع حقوق زن- فرانسه |
| پروین کابلی | مسئول سازمان میخک سفید |
| آذر ماجدی | رئیس سازمان آزادی زن |
| کریم نوری | شبکه مردان علیه خشونت ناموسی- سوئد |
| لیلا نافع همارنه | مدیر پروژه در سازمان زنان عرب، اردن |
| خانم لطیف | مدیر مرکز زنان آسودا، سلیمانیه، کردستان عراق |
| لیلیان هالس-فرنج | رئیس ابتکار فمینیستی اروپا- فرانسه |
| ماریا هاگبری | هماهنگ کننده کمپین بین المللی علیه خشونت ناموسی -سوئد |
| مریم کوشا | گرداننده و مدراتور- سردبیر نشریه انگلیسی زبان سازمان آزادی زن |
| بوتینا کاتان خوری، | فیلم ساز از فلسطین که برای نمایش یکی از فیلم هایش به کنفرانس میاید. |

از علاقمندان شرکت در کنفرانس خواهشمندیم که با ما تماس بگیرند. اطلاعات دقیقتر در آینده از طریق نشریه آزادی زن و وب سایت سازمان به اطلاع عموم خواهد رسید.

سازمان آزادی زن

www.azadizan.net Majedi.azar@gmail.com +44 (0)7886973423 wlmedusahuset@gmail.com

+46(0)737262622 www.womensliberation.net/

اسلام و همجنسگرایی

کامیار آزادمهر

چند روز پیش نامه ای به پست اینترنتی من فرستاده شد و حاوی گزارشی از "سومین کنگره سلامت خانواده در خصوص مساله همجنسگرایی و راه حل هایی برای برطرف کردن این مشکل!" بود.

همه میدانند که همجنسگراها در جوامع پیشرفته دارای روابط اجتماعی عادی و روزمره هستند و جمعیتی از هنرمندان ممتاز، دانشمندان و سیاستمداران را هم تشکیل میدهند. هرچند هنوز تبعیض براین اساس وجود دارد. اما در قوانین اسلامی و تمبیلی در ایران به همجنسگرایی به چشم یک "بیماری و انحراف و معضل" نگاه میکنند و این افراد را حتی با همین عنوان اعدام میکنند. در مورد این به اصطلاح کنگره به طرح چند سوال می پردازیم:

۱- اولین سوال را میتوان از روی تیتیر این گزارش مطرح کرد. "آمار نگران کننده از همجنسگرایی!" آیا در ایران همجنسگرا وجود دارد و آیا این آمار در حد نگران کننده می باشد؟ این با ادعاهای رئیس دولت جمهوری اسلامی کاملا متفاوت است و ما انگشت بدهان میمانیم که این تناقض از کجا آمده؟ قرار بود در ایران هیچ همجنسگرایی نباشد.

۲- سوال دیگر باز هم از همین جمله بیرون میاید. چرا نگرانی؟ نگرانی از اینکه انسانهایی در زندگی خصوصی خودشان می خواهند روابطی جز آنچه دولت حاکم می خواهد داشته باشند برای چیست؟ چرا باید قانون در روابط جنسی افراد بزرگسال دخالت کند، این حق را از کجا آورده است؟ این دخالت یک جهت گیری سیاسی و ایدئولوژیک ارتجاعی

است. اگر شما تصمیمتان را گرفته اید دیگر کنگره های روانشناسی و جامعه شناسی برای چه کاری است؟ سیاستمداران جمهوری اسلامی با این مساله معضل مذهبی دارند و مشکل شان را با اعدام و زندانی کردن همجنسگراها "حل" نموده اند. باید پرسید شما برای چه این همه بودجه و وقت صرف می کنید؟ شاید برای اینکه فردا شما نیز در کسوت سفید پوشان آمپول بدست به صف سرکوبگران سبز پوش و اسلحه به کمر ببیندی!

۳- در ادامه این گزارش مشخص می شود که برگزار کننده های این جلسه هیچگونه تفاوتی بین یک "همجنسگرا" با یک پدوفیل و فرد متجاوز قائل نیستند. در حالیکه فکر میکنم در دنیای امروز این تفاوتها از نظر حقوق افراد و گروههای اجتماعی با جرائم و تجاوز جنسی بسیار روشن است. اما عوامل "کنگره سلامت" با القاب دهان پر کن که به دم خود بسته اند از درک این مسائل ساده عاجزند!

در مقاله همینطور گفته می شود که داشتن خانواده مذهبی باعث جلوگیری از همجنسگرایی افراد نمی شود و اینجاست که باید پرسید چرا باید بشود؟ تا آنجا که عملا در جامعه ایران وجود دارد خانواده مذهبی از جلوگیری از بوجود آمدن افراد همجنسگرا عاجز است و آمارهای خود این کنگره هم بخوبی این حرف را اثبات می کند. اما از طرف دیگر تربیت مذهبی و سرکوبگرانه حالا در خانواده های مذهبی یا در جامعه و سیستم آموزشی در بوجود آوردن افراد متجاوز بسیار پشتکار به خرج میدهد. در واقع آمار تجاوز به کودک، تجاوز به زن، حتی به افراد خانواده در جوامع با فرهنگ عقیمانده مذهبی و مخصوصا اسلام زده بسیار بالا است. همینطور حصارهای ممنوعیت قانونی و

فقدان آموزش جنسی در این جوامع نتیجه عکس داشته است. مطابق یک آمار اینترنتی تعداد کاربران پورنو در کشورهای نظیر ایران و عربستان در سطر جدول قرار داشته است! چرا؟ به خاطر محدودیت ها و کشتن غرایز انسانی در جامعه، بدلیل سرکوب جنسی، بدلیل فقر فرهنگی و ارتجاع سیاسی.

نکته دیگر ممنوعیت معاشرت در میان جامعه و ازدواجهای اجباری و امروز ناتوانی عده زیادی از ازدواج است. نیاز جنسی این خیل عظیم چگونه باید پاسخ داده شود؟ لطف کردند و فحشای اسلامی را رایج کردند: صیغه! آنوقت با این وضعیت صحبت کردن در مورد "انحرافات جنسی" در این جوامع و توصیه های مذهبی جوک است. این کنگره بیشتر یک مجلس روضه خوانی است که آخوند مجلس در کسوت یک پزشک به بالای منبر رفته و در رد همجنسگرایی به ایراد خطبه می پردازد.

مسئله واقعی کدامست؟

در جوامع پیشرفته امروز آموزش جنسی از مقطعی جزو مواد تدریس دانش آموزان است. این باعث میشود که افراد آشنائی علمی با بدن خود و پیچیدگیهای آن داشته باشند، از حاملگی های ناخواسته جلوگیری کنند، بهداشت جنسی و رفتار جنسی را یاد بگیرند، و زمینه های خشونت جنسی را بدرجات زیادی کم کنند. اینها به سلامت روانی و اعتماد بنفس و روابط عادی زن و مرد و هر زوجی که میخواهند با هم زندگی کنند منجر میشود. در مقابل سیاست ممنوعیت منشا

خشونت و انواع بیماری و سرکوبگری در جامعه و در خانواده است. اسلام و مذهب سیاست ممنوعیت دارد و وقتی مشکلات به حد انفجار میرسد "کنگره ها" تشکیل میشوند. مسئله ایدز یک نمونه دیگر است.

در واقع می توان در آخر به این نتیجه رسید که مشکلات جنسی در ایران به خاطر وجود این قوانین ارتجاعی و افرادی که این قوانین ارتجاعی را پاس میدارند نهفته است. اینها بیشتر جامعه را به قهقرا می برند. اما اگر کسی می خواهد در جامعه ایران از شیوع بیماری جنسی که دیگر شبیه یک اپیدمی همه گیر است جلوگیری کند اول از همه باید سلامت روانی را به جامعه باز گرداند. جلوی ستمهای جنسیتی و قوانین مردسالار را که در آخر به ضرر هم زنان و هم مردان تمام میشود بگیرد. قوانینی را که بر اساس سنتها و خرافات است منحل کرده و قوانین علمی و انسانی را جایگزین کند. آموزش و پرورش را سکولار نماید. دیوار آپارتاید را بشکند و رفاه، شادی، امنیت و صلح را به این جامعه تا خرخره در خفقان فرو رفته باز گرداند. و اینها از عهده این کنگره های فرمایشی و صدها نمایش عوامفریبانه دیگر خارج است. قدم اول سرنگون کردن این مرتجعین و قوانین شان است. جامعه برای خلاصی از این اوضاع باید با متشکل شدن حول آلترناتیو سوسیالیستی و پیشرو برای حل ریشه ای معضلات اجتماعی امروز قدم بردارد. یعنی بدو ریشه این مشکلات و عاملین بوجود آورنده آن یعنی قدرت حاکم را بزنیم و جامعه ای بر اساس آزادی و برابری و رفاه تشکیل دهیم! *

تمام فلاسفه جهان را تفسیر کرده اند،

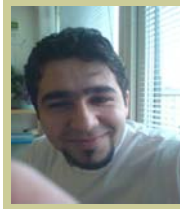
حال آنکه مسئله برسر تغییر آنست!

کارل مارکس

بیراهه گارد آزادی

در حاشیه بحث اسد گلچینی

علی طاهری



اخیرا اسد گلچینی در نوشتاری با عنوان "در باره کارهای روتین یک واحد گارد آزادی" تلاش کرده است چهارچوب فعالیت گارد آزادی را روشن کند. اما این تلاش فقط ایجاد ناروشنی بیشتر و ابهام است. تازه این ناروشنی برای کسانی است که در نفس این پروژه شریک اند و نه کسانی که آنرا نادرست و امروز نالازم و تبلیغاتی میبینند.

در مبارزه طبقاتی و در مقاطعی اسلحه و مقابله نظامی ضروری است. خلع سلاح ارتجاع و شکستن مقاومت آن و دست بردن به اسلحه در مرحله ای الزامی میشود. بحث من برسر نفس استفاده از اسلحه نه در کردستان و نه در مقیاس سراسری نیست. اما گارد آزادی از این جنس نیست. شمایی تبلیغاتی با اهداف خاص است که دوستان دیگر از جمله کادرهای سابق حزب "حکمتیست" که دقیقتر اطلاع دارند در مورد آن سخن گفته اند. حتی این گارد ظرفیت بالقوه نیروی مسلح نیست. بیشتر بر تصور سیاسی فعالین دوره قیام ۵۷ بنا شده است تا براساس داده های امروز جامعه ایران. در نتیجه این به اصطلاح گارد ناموجود با خود حزب "حکمتیست" قابل تفکیک نیست و تلاش آقای گلچینی نیز برای تفکیک آن ناموفق است.

اسد گلچینی میگوید: "گارد آزادی سازمان مسلح ما و مردم مبارز برای پیشبرد مبارزه ماست. سازمان و ابزاری برای ما و مردم مبارز است تا با این وسیله مقاومت و تعرض خود را به جمهوری اسلامی و دیگر دشمنان آزادی و برابری انجام دهند." خب با تمام این اوصاف اگر این گارد برای رسیدن به آزادی و برابری است، نقش حزب و ضرورت وجود حزب سیاسی چیست؟ ضرورت کمونیسم چیست؟ اصلا حزب

خب برای خواننده ای که مقاله آقای گلچینی را دنبال می کند این سوال پیش می آید پس وظیفه گارد آزادی چیست؟ از سوئی گارد آزادی را سازمانی مجزا و تعریف شده تعریف می کند که اصلا ربطی به حزب ندارد و سازمان حزب "حکمتیست" نقشی در آن ندارد که سازمانی برای امر مبارزه است. (این در حالی است که رهبری حزب "حکمتیست" تمام تبلیغاتش را و بهتر بگوییم بخش اعظم پراتیک سیاسی اش را روی این پروژه گذاشته است) اما پایین تر می گوید وظیفه گارد آزادی سازماندهی اعتراضات مردمی نیست! باز هم این سوال باقی می ماند که وظیفه گارد آزادی چیست؟ آقای گلچینی پاسخ می دهد: "در واقع واحد های گارد همان خصوصیات، همان سنت و عادات و رفتار را دارند که در زمان مسلح شدن دارند". این خصوصیات و سنت ها و عادات رفتارها چه هستند که هنوز بروز نکرده اند؟ پاسخ اینست: "گارد آزادی نیروی مسلحی است که در محل کار و زندگی ماست. در حال حاضر نمیتواند تماما مسلح باشد، ولی هر لحظه و هر زمان مبارزه ما ایجاد کند مسلح میشود. اکنون بخش زیادی از این سازمان مسلح نیست و نمیتواند مسلح باشد!!"

ایشان تلاش ناموفقی میکنند که هم قیافه مسلح را حفظ کنند و هم غیر مسلح بودن و در واقع غیر گارد بودن را قبول کنند. گارد آزادی نیروی مسلحی است که مسلح نیست؟! نیروهای اجتماعی این گارد چه کسانی هستند؟ صرف دست به اسلحه بردن در زمان لازم تعریف موجهی برای حرفتان باشید و سازمان مسلح درست کنید و یا مثل یک آدم سیاسی این پروژه تشریفاتی را کنار بگذارید. واقعیت اینست که این گارد هیچ ربط روشنی با تعریف منصور حکمت از نیروی مسلح ندارد. هیچ رابطه خاصی با جامعه ایجاد نمیکند و حتی تفاوت رفتارشان طبق نظر آقای گلچینی با دیگر جریانات ناسیونالیست و ضد کمونیست

نامعلوم است. همین تناقضات باعث شده که برای این گارد وظیفه برتراشند. وظایفی که باید کار فعال حزیشان باشد. مقابله با بیکاری، مقابله با اعتیاد، و یا زورگونی نیروهای سرکوب که هر روز در جامعه صورت میگیرد و کسی برای اینکار گاردی نشده است. دهها و صدها جمع هستند که علیه اعتیاد کار میکنند. (البته وظیفه تنبیه کردن توزیع کننده ها برای خودشان تعریف نکرده اند. این الگوبرداری خوبی نیست که این دوستان به آن روی آوردند. چون تقریبا تمام نیروهای ناسیونالیست همین حرف را کم و بیش میزنند)

آقای گلچینی نتیجه می گیرد تا تشکل های کارگری وجود نداشته باشد گارد آزادی هیچ است. از طرفی وظیفه گارد آزادی سازماندهی کارگران نیست اما شرط وجودیش ایجاد چنین تشکل هایی است. مثل این است که بگویی من گرسنه هستم اما دنبال غذا نمی روم. به طرفه العینی بعد از اینکه نیاز مبرم گارد آزادی را به جنبش های اجتماعی نشان می دهد حرفش را پس می گیرد و می گوید نه این جنبش ها تا گارد آزادی نباشد که بهشان امید بدهد کاری از پیش نخواهند برد: "در کنار همه مصیبتها، سختی و سرکوب ها یک واقعیت وجود دارد، مردم مبارز، کارگران و زنان و جوانان و جنبشهایشان وجود دارند. تشکل های آنها باید در اشکال مختلف باشند و زنده شوند و یا بوجود بیایند. بدون مبارزه ای متشکل هیچ قدم موثری نمیتوان جلو گذاشت. گارد آزادی بخشی از این تشکل و فعالیتهاست. فعالیت ما در کردستان در شرایطی است که علیرغم همه تلاشهای رژیم وسیعا توده های میلیونی مردم مبارز بر علیه رژیم هستند. کارگران و خانواده هایشان اگر مجال یابند و متشکل شوند ریشه جور و نابرابری را خواهند کند، زنان و جوانان ریشه جور و ستم و مدافعین آنها نابود خواهند کرد، اینها آن فضایی است که در آن، ما میتوانیم و باید مبارزه را سازمان بدهیم و

بیراهه گارد آزادی

در حاشیه بحث اسد گلچینی ...

متشکل کنیم. در اوج ناامیدی و سردرگمی نیرو و جریانات مختلف سیاسی، در اوج سرگنجی و انتظار، حزب حکمتیست و گارد آزادی باید امید کارگران و مردم مبارز، جوانان و زنان و جنبشهایشان برای آزادی و برابری باشد!"

بعد از این کلاف سر در گم خواننده فرضی می ماند برای بهبود شرایط در کردستان چه بکند؟ برود دنبال گارد آزادی که فعلا مسلح نیست و شرایطش را ندارد یا برود کارگران و زنان و مردم معترض را سازماندهی کند تازه اگر اینکار را کرد پس چه نیازی به گارد آزادی هست؟ شما می خواهید بروی در جامعه منشا تغییرات بشوی اما شرطت این است که جنبش های اجتماعی از درجه از سازماندهی برخوردار باشند. از طرف دیگر می گویی کار به این سازماندهی ندارم و کارم مبارزه با نیرو گرفتن بسیج و مبارزه با اعتیاد است. سوال من این است پس نیرویی که کاری به نیروهای اجتماعی ندارد آیا چیزی به جز سکتاریسم و فرقه گری را ترویج می کند؟ و همه اینها چه مناسبتی با کمونیسم و منصور حکمت و سنت حزبی دارد؟

تلقی اسد گلچینی از مبارزه با مذهب و اسلام سیاسی، مبارزه با اعتیاد، مسئله بیکاری و چگونگی مبارزه با آن مخدوش و وارونه است. او حتی نامیدی و بی نقشه و سیاست بودن حزب خودش را به بقیه تسری میدهد. تصور ایشان اینست که باید "فضا ایجاد کرد!" بیان غیر پخته آگاهگری در مورد بیکاری برای بیکار یا فقر برای کسی که در فقر فقر است. همینطور ایشان در مورد مهاجرت روستا به شهر روی عواطف اقشار میانی و مرفه بعنوان شاخص تکیه میکنند. گارد آزادی قرار است نقش مامور انتظامات و مظهر روحیه و در بهترین حالت آگاهی دادن باشد. تا به آگاهگری و قبول نکردن برمیگردد، کار هر روزه هر جمع مبارز و کمونیستی است که حتی متشکل هم نیست. با این اوصاف گارد آزادی بعنوان نوزادی که هیچوقت بدنیا نیامد تا "بچه شیر" فرضش کرد باعث تناقض گوئی اسد گلچینی شده است. راه بهتری هست. این سردرگمی مسلما به نفع حزب "حکمتیست" نخواهد بود. وظیفه اساسی و تعطیل ناپذیر یک حزب کمونیستی سازماندهی کارگران در محیط کار و زیست است. به جای هدر دادن پتانسیل سیاسی یک حزب برای چنین نقشه های که سر و ته ندارند حزب "حکمتیست" بهتر است فرمان را به طرف دیگری بچرخاند!*

کمونیسم کارگری

اصول اعتقادی و آرمان اجتماعی کمونیسم کارگری بر نقد ارکان اقتصادی و اجتماعی و فکری نظام سرمایه داری متکی است. نقدی از زاویه طبقه کارگر مزدی در این جامعه و به این اعتبار حقیقی و انقلابی. تلقی زحمتکشان و تولید کنندگان غیر پرولتر از آزادی و برابری و سعادت بشر، چه امروز و چه در جوامع پیشین، به ناگزیر انعکاسی از مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه و موقعیت خود آنان در رابطه با تولید و مالکیت است. تلقی برده از آزادی بناچار چندان از لغو برده داری فراتر نمیرفت و تجسم رعیت یا صنعتگر خرده پای شهری از برابری چیزی بیش از برابری در حق مالکیت نمیتوانست باشد.

اما، با ظهور پرولتاریا بعنوان توده عظیم تولید کنندگان فارغ از هر نوع مالکیت و وسائل تولید، طبقه ای که اسارت و استثمار اقتصادی اش، دقیقا بر آزادی حقوقی اش بنا شده است، افق آزادیخواهی و برابری طلبی از اساس دگرگون شد. پرولتاریا نمیتواند آزاد شود بی آنکه جامعه بطور کلی از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و تقسیم طبقاتی رها شود. برابری امری نه صرفا حقوقی، بلکه همچنین و در اساس اقتصادی - اجتماعی است.

انتقاد پرولتری به سرمایه داری و جهان نگری و مبارزه سیاسی آزادیخواهانه و رهانیبخش کارگری که قریب دو قرن قبل در شکل مشخص کمونیسم کارگری ظهور کرد، با مارکسیسم به انسجام و شفافیت و قدرت نظری عظیمی دست یافت. جنبش کمونیسم کارگری در تمام طول تاریخ خویش با مارکسیسم و نقد مارکسیستی به جامعه سرمایه داری پیوندی عمیق و ناگسستنی داشته است.

کمونیسم کارگری جنبشی اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزدی شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انتقاد و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و مصائب آن را نمایندگی میکند. اهداف و برنامه عملی این جنبش بر نقد مارکسیستی بنیادهای جامعه سرمایه داری معاصر، بعنوان آخرین، مدرن ترین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، مبتنی است.

فلسطین؛

این کودکان

“تروریست” اند!



مجمع عمومی کارگری

مجمع عمومی ظرف اعمال اراده مستقیم و مستمر کارگران است! کارگران در مبارزات جاری به مجمع عمومی متکی شوید! جنبش مجمع عمومی را گسترش دهید!



اعدام قربانی

مسعود تالاجوران

اجازه ندهیم بربریت بر جامعه حکمفرما شود!

رژیم صد هزار اعدام در فاصله ۲ روز ۱۹ نفر را در با طناب دار حلق آویز کرد!

خبرگزاریهای وابسته به رژیم اوایل ماه خرداد حکم اعدام دسته جمعی ۱۰ نفر از زندان اوین را پخش کردند. امروز چهارشنبه ۲ بهمن خبر حلق آویز کردن آن ۱۰ نفر در زندان اوین همراه با اعدام جان محمد محمدی و رضا محمدی در زندان اصفهان و ۱ نفر در زندان کرج و ۶ نفر در زندان یزد به جهان مخابره شد.

رژیم اسلامی هر روز دست به جنایتی تازه می زند. روز پنجم دیماه سه نفر را در شهر مشهد سنگسار کردند. خوشبختانه یکی از این سه تن توانست خود را از گودال بیرون کشد و از مرگ نجات پیدا کند.

رژیم اسلامی علیرغم اعتراضات گسترده بین المللی و تلاشهای فعالان علیه اعدام و سنگسار در سراسر جهان، طی ۱۰ ماه از سال ۸۷ بیش از ۳۵۰ نفر را اعدام کرده است و طی سال ۸۵ تا ۸۶ سه نفر را در شهر مشهد و قزوین سنگسار نموده است. در پاسخ به فشارهای شدید بین المللی برای لغو حکم سنگسار، جواد لاریجانی با وقاحت کامل اعلام کرد: "حکم سنگسار را اجرا میکنیم خجالت هم نمیکشیم!"

عاملان و آمران این حکومت جنایتکار نه تنها خجالت نمی کشند بلکه در تدارک سنگسار ۲ نفر به نامهای گیلان محمدی و غلامعلی اسکندی هستند.

مردم آزادیخواه!

باید جلوی اینگونه جنایات سازمانیافته دولتی را گرفت. در بسیاری از موارد نشان داده شده است که اقدامات و اعتراضات جهانی تأثیر خود را داشته و جلوی تعدادی از اعدامها و سنگسارها گرفته شده است. احکام اعدام، اعدام کودکان، قطع اعضای بدن و سنگسار یک جنایت ضد بشری و قرون وسطایی است و باید فوراً ملغی شود. سازمان آزادی زن با تمام قوا برای لغو این جنایت قانونی و لغو حکم اعدام مبارزه میکند و کلیه انسان های آزادیخواه و برابری طلب را فرا میخواند که علیه این بربریت اسلامی اعتراض کنند. در حال حاضر تعداد نامعلومی انسان در سیاهچال ها و زندانهای رژیم اسلامی در انتظار سنگسار، عملاً به یک مرگ تدریجی محکوم شده اند. باید به این رفتار وحشیانه و قرون وسطایی رژیم اسلامی پایان داد.

سنگسار یک جنایت شنیع و ضد انسانی است. اعدام قتل عمد دولتی است. برای لغو فوری اعدام و سنگسار متحد شویم!

سازمان آزادی زن

www.azadiza.net

21 ژانویه 2009

امروز خبر اعدام دو قاچاقچی را بدست حکومت جمهوری اسلامی دیدم. تعداد دیگری برای فردا در صف هستند. خبر کشته شدن دو انسان حال به هر جرمی نمی تواند خوشایند باشد و همانطور که جدیداً در نوشته های منصور حکمت خوانده ام به درستی با فرهنگ آدم کشی نمی توان به جنگ با آدم کشی رفت!

اما از طرف دیگر نیز می توان آن را دید. مثلاً چرا تا به حال هیچکدام از سران مملکت یا کسی که از نظر اجتماعی و مالی در حد بالایی باشد به خاطر چنین جرمهایی دستگیر و مجازات نشده است؟ آیا این مقدار موادی که به وفور و روز افزون به ایران وارد می شود نیاز به یک بودجه میلیاردی ندارد؟ نیاز به شبکه های مافیایی ندارد؟ دیگر که در ایران می دانند دست مزدوران جمهوری اسلامی در قاچاق مواد مخدر باز است و بیشترین سود را اینها به جیب می زنند.

اما برای بی گناه نشان دادن خودشان هر از چند گاهی چند معتاد یا به قول خودشان اوباش و ارازل و قاچاقچی خرده پا را دار می زنند ولی تا به حال میزان دسترسی به مواد مخدر نه تنها کم نشده بلکه بیشتر هم شده است.

آیا یک معتاد خرده فروش که برای در آوردن پول مواد خود اینکار را میکند و حیطة فعالیتش از یک خیابان هم شاید بیشتر نباشد و خانه اش هم یک خرابه در بدترین قسمت شهر است میتواند کانتینرهای مواد مخدر وارد ایران کند؟ چه کسی باید مجازات شود؟ این معتاد که خودش قربانی سود جویی این آدم هاست یا کسانی که جامعه را به این وضع کشانده اند؟

در آخر باید به عنوان یک انسان و به عنوان یکی از اعضای جدید حزب اتحاد کمونیسم کارگری بگویم "اساس سوسیالیسم انسان است". ما مجازات اعدام را محکوم می کنیم و برای لغو آن تلاش میکنیم. عاملین اصلی فقر و اعتیاد در ایران خود دست اندرکاران رژیم اسلامی است.*

ستون آخر

جشن پیروزی حماس بر ویرانه های غزه

آذر ماجدی



جنگ اسرائیل علیه غزه پس از سه هفته به یک آتش بس شکننده منجر شد. از آغاز جنگ، حماس اعلام کرد که هر چه تعداد "شهدا" بیشتر شود، حماس قوی تر می گردد. به زبان آدمیزاد یعنی هر چه اسرائیل وحشیانه تر قتل عام کند، موقعیت حماس بهتر می شود. وقاحت و ارتجاع تا چه حد! با این حساب حماس اکنون در پوست خود نمی گنجد. بیش از 1300 کشته و 5300 نفر مجروح وضعیت حماس را باید مراتب بهبود بخشیده باشد.



فلسطین در یک دور تسلسل سیاه اسیر شده است. کشتار و ترور و جنایت از هر سو موقعیت جریانات راست، قشری و فناتیک مذهبی را در سوی دیگر تقویت می کند و برای کشتار بیشتر توجیه فراهم میکند. مردم فلسطین در یک بن بست سیاسی - اجتماعی گرفتار آمده اند. از زمان آغاز پروسه صلح این جریانات راست و قشری بودند که با صلح خصومت ورزیدند و عملا در مقابل آن مانع تراشی کرده اند.

دو جریان جنایتکار و تروریست، دولت اسرائیل و حماس اعلام پیروزی کرده اند. این پیروزی به چه معنا است؟ آیا این فریاد های پیروزی، صرفا برای سرخ نگاه داشتن صورت است؟ یک تبلیغات جنگی است؟ تا آنجا که به این دو نیروی کثیف مربوط می شود، این یک پیروزی واقعی است. برای آنها کشتار و قتل عام و تخریب و ویرانی مساله ای نیست. بالعکس، آنها در این شرایط شکوفا می شوند. جشن پیروزی برای حماس واقعی است. حماس از نظر سیاسی پر نفوذ تر شده است. سازمان ملل دو فاکتو آن را برسمیت شناخته است. این جنگ برای حماس تبلیغات بسیار مفیدی بود.

دولت اسرائیل نیز یک هدف سیاسی از این جنگ دنبال می کرد. اسرائیل از نظر منافع خود لازم می دید که در آخر ریاست جمهوری بوش و پیش از سر کار آمدن اواما یک حمله وسیع به غزه انجام دهد و شرایط صلح را حتی سخت تر و پیچیده تر کند. بعلاوه بزودی وقت

انتخابات در اسرائیل است، احزاب راست به جنگ و میلیتاریسم برای انتخاب شدن نیاز دارند.

از دید یک انسان شریف و آزادیخواه، انسان دوست و کمونیست این جنگ جز کشتار و تخریب، ویرانی و ارتجاع حاصلی نداشته است. این کشتار و نابودی از دید انسانی که در اهداف کثیف و ارتجاعی دو طرف این جنگ شریک نیست، یک غم و درد عمیق ایجاد کرده است. اما نزد این حیوانات کثیف این جنگ یک برکت و پیروزی است. تنها راه خلاصی از این دور تسلسل، این کشتار و ویرانی برسمیت شناسی دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطین است. مقابله با ارتجاع در هر دو سو پس از این صلح امپریالیستی امکان پذیر خواهد بود. حل مساله فلسطین به مردم



فلسطین و اسرائیل امکان می دهد تا با ارتجاع در کشور خود، با نیروهای سیاه و قشری مذهبی و با تروریسم مقابله کنند. حل مساله فلسطین به مردم کل منطقه امکان می دهد تا بطور جدی با اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی تسویه حساب و این نیروی سیاه را حاشیه ای کنند. *

**به حزب اتحاد
کمونیسم کارگری
کمک مالی کنید!**

آدرس تماس

با مسئولین

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی

(دبیر کمیته مرکزی)

Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی

(علی جوادی، سیاوش دانشور،

آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.comsiavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده

(علی جوادی، نسرین

رمضانعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

مسئول خارج کشور

(آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.com

مسئول سایت و آی تی حزب

(مجید پستچی)

x_magid@yahoo.com

دبیرخانه

(شماره نوری)

markazi.wupi@gmail.com

به حزب اتحاد

کمونیسم کارگری کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank
- N. America

Routing Number :

121 000 248

Account Number:

36 48 46 88 52

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!